



# بحران اقتصاد جهانی و تأثیر آن بر اعتماد سیاسی شهروندان به کشورهای اتحادیه‌ی اروپا

علیرضا سمیعی اصفهانی<sup>۱</sup>

هومن نیری<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۹۳/۵/۲۰، تاریخ پذیرش: ۹۴/۳/۱۹

## چکیده

بحران اقتصاد جهانی که از میانه‌ی دهه‌ی نخست هزاره‌ی سوم با ورشکستگی بانکی و به دنبال آن بحران مالی در آمریکا آغاز شد، به سرعت سایر نقاط جهان را درنوردید. در این میان، اروپا بیش از سایر نقاط جهان درگیر این بحران شد و همچنان نیز از تبعات منفی آن رنج می‌برد. هر روز بر تعداد کشورهای بی‌اعتمادی که در گرداب بحران اقتصادی قاره‌ی سبز می‌افتند، اضافه می‌گردد. پیامدهای بحران مالی و اقتصادی اروپا که خود متأثر از بحران اقتصاد جهانی بود، به حوزه‌ی اقتصاد محدود نمانده و عرصه‌ی سیاست را نیز درگیر خود ساخته است. بر این اساس، پرسش اصلی نوشتار حاضر این است که بحران اقتصاد جهانی و به دنبال آن بحران اقتصادی اروپا، چه تأثیری بر میزان اعتماد شهروندان اروپایی به نظام‌های دموکراتیک این کشورها داشته است؟

در پاسخ به این سؤال، فرضیه‌ی اصلی مقاله این است که میان بحران مالی، اقتصادی اروپا و اعتماد شهروندان اروپایی به نظام‌های سیاسی خود، رابطه‌ای مستقیم وجود دارد و این بحران، موجب شکل‌گیری نوعی بی‌اعتمادی در میان

۱. استادیار دانشگاه یاسوج.

۲. دانشجوی دکتری دانشگاه یاسوج.

شهروندان اروپایی نسبت به سیاست‌های نئولیبرالیستی کشورهای اتحادیه‌ی اروپا و در نهایت تضعیف مفروضات بنیادین نظام‌های دموکراتیک این کشورها گردیده است. روش پژوهش کیفی از نوع تبیین علی و روش گردآوری اطلاعات به شیوه‌ی کتابخانه‌ای و نیز بهره‌گیری از داده‌های مجازی است؛ به عبارت دقیق‌تر، جهت آزمون فرضیه و سنجش میزان ارتباط و تأثیرگذاری متغیر مستقل بر متغیر وابسته، از داده‌های آماری در کنار تحلیل استنباطی بهره گرفته می‌شود.

**کلید واژه‌ها:** بحران مالی - اقتصاد جهانی، اقتصاد اروپا، اعتماد سیاسی، سرمایه اجتماعی، آمریکا، اروپا.

## ۱. مقدمه

سال ۲۰۰۵ برای اقتصاد جهانی، سالی تلخ و تاریک بود. درست از همین سال بود که نخستین نشانه‌های بحران اقتصاد جهانی به سرعت پدیدار شد و دامن بسیاری از کشورهای جهان را گرفت. این بحران که ابتدا با کاهش میزان نقدینگی در نظام بانکی و اعتباری پدید آمد، با انفجار حباب بازار مسکن در آمریکا آغاز شد و در نهایت با شکل‌گیری بحران بدهی‌ها در نظام بانکی این کشور و تبدیل نشدن خانه‌هایی که صاحبانشان قادر به پرداخت وام‌های بانکی نبودند به وجه نقد، بخش بانکی ایالات متحده را به یکی از دشوارترین لحظات تاریخ فعالیت خود رسانید، به نحوی که بسیاری از بانک‌های بزرگ این کشور، اعلام ورشکستگی کردند. هرچند در آن زمان آلنگرینسپن، رییس وقت بانک مرکزی آمریکا به اشتباهات خود اعتراف کرد، اما دیگر کار از کار گذشته بود. بحران اقتصادی آمریکا با توجه به پیوند جدایی ناپذیرش با اقتصاد دیگر کشورها، نظام پولی و مالی جهان را تحت تأثیر قرار داد. در این میان، یکی از مناطقی که بیشترین تأثیر را از بحران اقتصاد جهانی پذیرفتند، اتحادیه‌ی اروپایی بود.

اروپا اکنون چند سالی است که با بحران شدید اقتصادی و به ویژه بحران مالی و بدهی‌ها دست و پنجه نرم می‌کند. تداوم این بحران در بسیاری از کشورهای

اروپایی به افزایش اعتراضات اجتماعی و سیاسی در کشورهای عضو منجر شده تا جایی که خیابان‌های کشورهای مزبور امروز شاهد حضور معترضین و اقداماتی است که دولت‌های اروپایی مدت‌ها بود با آن کمابیش بیگانه بودند. گستره‌ی اعتراضات، بخش‌های زیادی از نقاط مختلف قاره‌ی سبز را از پرتغال و ایتالیا و حتی اسپانیا در جنوب اروپا گرفته تا ایرلند و یونان - که براساس آمارهای مؤسسات اروپایی، دولتی در معرض ورشکستگی است و تنها با استفاده از وام‌های کلان کشورهای هم‌چون آلمان و مؤسسات مالی اروپایی و جهانی، همچون صندوق بین‌المللی پول توانسته روی پا بایستد - ناتوانی دولت‌های اروپایی در حل بحران اقتصادی و شکست نسخه‌ها و سیاست‌های اقتصادی نولیبرال در پایان دادن به بحران در این کشورها، عاملی شده تا بحران مالی و اقتصادی اخیر در این کوچک‌ترین قاره‌ی جهان، سمت و سوی سیاسی پیدا کند. به باور برخی از تحلیلگران، این بحران، خود عاملی در مسیر تعمیق بحران دموکراسی در اروپا است. بحران دموکراسی در قاره‌ی اروپا از نگاه برخی نظریه‌پردازان، ریشه‌ای چند دهه‌ای دارد، اما بحران مالی و اقتصادی سال‌های اخیر و بی‌توجهی دولت‌ها به خواسته‌ی مردمان‌شان و اعمال سیاست‌های ریاضتی که عمدتاً بدون در نظر گرفتن خواست مردم به مرحله اجرا می‌رسد، موجب شده تا بحران دموکراسی در قاره‌ای که مهد آن است، شدت بیشتری یابد. با بروز بحران‌های سیاسی و اجتماعی و اعتراضات خیابانی در کشورهای اروپایی، بسیاری به یاد این گفته‌ی لیپست افتادند که معتقد بود هرچه سطح رفاه اقتصادی در کشورها بالاتر باشد، بخت آن‌ها برای دستیابی به دموکراسی و البته حفظ آن بالاتر خواهد بود.

از نگاه بسیاری از اقتصاددانان، فقر، دشمن شماره‌ی یک دموکراسی است و بحران دامنه‌دار و طولانی مدت اقتصادی می‌تواند پایه‌های هر دموکراسی قدرتمندی را لرزان سازد. نگاهی به تحولات ماه‌های اخیر در اروپا نیز نشان دیگری در تأیید این سخن است. یونان به عنوان کشوری که مهد دموکراسی جهان خوانده می‌شود و نخستین اشکال حکومت دموکراتیک در آتن، پایتخت این کشور اروپایی پا گرفت، در ماه‌های اخیر، اسیر اعتراضات گسترده‌ی اجتماعی و سیاسی بوده است. اعتراضاتی که خود ریشه در بحران عمیق مالی و اقتصادی این کشور اروپایی دارد.

بدون شک، سیاست‌های ریاضتی که امروز از سوی اتحادیه‌ی اروپایی و کشورهای قدرتمند این اتحادیه به‌ویژه آلمان به دولت‌های در معرض بحران از جمله یونان، ایتالیا و پرتغال تجویز می‌شود، خود عاملی است در جهت تقویت اعتراضات اجتماعی در کشورهای اروپایی و بی‌اعتمادی مردم به دولت‌های ملی و اتحادیه‌ی اروپا.

مقاله‌ی حاضر در چند بخش به قرار ذیل تنظیم گردیده است: پس از ذکر مقدمه و ادبیات پژوهش، ابتدا چارچوب نظری و مفهومی مربوط به سرمایه‌ی اجتماعی و اعتماد سیاسی طرح و در ادامه بر پایه‌ی بحث نظری، تلاش می‌گردد تأثیر بحران مالی و اقتصادی دولت‌های اروپایی در سال‌های اخیر بر بی‌اعتمادی سیاسی مردم به دولت‌ها و نهادهای اتحادیه‌ی اروپا، مورد سنجش و ارزیابی قرار گیرد و در نهایت، نتیجه‌ی بحث ارائه گردد.

## ۲. ادبیات پژوهش

با توجه به اهمیت موضوع بحران مالی- اقتصادی در اقتصاد جهانی و به ویژه ی اتحادیه‌ی اروپایی در سال‌های اخیر، در این زمینه، آثار بسیاری با رویکردهای نظری گوناگون به رشته‌ی تحریر درآمده که در ادامه تلاش می‌گردد به چند مورد از این پژوهش‌ها اشاره گردد.

عوارض سنگین بحران‌های مالی برای اروپا (۱۳۸۸)، عنوان یکی از مقالاتی است که به قلم دورا یاکوا نوشته شده است. نویسنده در این مقاله تلاش کرده تا با استناد به گزارش‌های ارائه‌شده توسط صندوق بین‌المللی پول و چشم‌اندازی که برای این اتحادیه ترسیم شده، به بررسی زیان‌های مالی وارد شده به اتحادیه‌ی اروپایی بر اثر بحران اقتصادی و مالی در این اتحادیه بپردازد. یاکورا با بررسی شرایط اتحادیه‌ی اروپایی و اعلام این که بازارهای اعتباری و مالی در اتحادیه‌ی اروپایی به شدت آسیب دیده، و اتحادیه‌ی اروپایی در بدترین وضعیت خود در طول دوران حیاتش به سر می‌برد، از ضرورت و الزام عملکرد هماهنگ کشورهای اروپایی برای مقابله با این بحران و نیاز این اتحادیه به بازنگری در اولویت‌های پایدار مالی (یاکوا، ۱۳۸۸) سخن می‌گوید.

بحران پولی اروپا، نام دیگر مقاله‌ای است که به قلم آندره کابانس، استاد دانشگاه استنفورد به رشته‌ی تحریر در آمده است. نویسنده در این مقاله که در شماره‌ی ۱۱۶ بانک و اقتصاد به چاپ رسیده، با توجه به تجربه‌ی گذشته و با ذکر نتایج بحران اقتصادی اروپا، از این کشورها خواسته تا همچنان در اتحادیه و حوزه‌ی یورو باقی بمانند (کابانس، ۱۳۹۰).

فلیکس روث و همکارانش در مقاله‌ای با عنوان آیا بحران مالی اروپایی بر اعتماد به بانک مرکزی اروپا تأثیر داشته است (۲۰۱۱)، اظهار داشته‌اند که بحران مالی در اروپا بر نهادهای مالی این اتحادیه و اعتماد شهروندان اروپایی به آن‌ها تأثیر منفی گذاشته است. برای تأیید این مدعا، در این مقاله، نظرسنجی‌ای از ۳۱۲ نفر در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۹۹ تا ۲۰۱۱ و در ۱۲ کشور اروپایی انجام گرفته، و در نهایت با توجه به نتایج این پژوهش، نویسندگان مزبور تأکید نموده‌اند که میزان اعتماد شهروندان اروپایی به بانک مرکزی اروپا به عنوان یکی از نهادهای اصلی و تأثیرگذار این اتحادیه در دوره‌ی پس از آغاز بحران اقتصادی، کاهش محسوس داشته که کاهش مزبور، عمدتاً متوجه دو عامل اقتصادی بیکاری و تورم است (Roth and Etal, 2011).

دوناتلا دلاپورتا در مقاله‌ای تحت عنوان اعتماد انتقادی، جنبش‌های اجتماعی و دموکراسی در زمان بحران (۲۰۱۲)، ضمن پرداختن به معانی مختلف اعتماد در علوم اجتماعی و ارتباط آن با دموکراسی، موضوع ارتباط میان بحران مالی - اقتصادی اروپا را بر دموکراسی در این اتحادیه مورد بررسی قرار داده و با اشاره به کاهش اعتماد سیاسی در اروپا، به جنبش‌های اجتماعی شکل گرفته در اتحادیه‌ی مزبور و در عرصه‌ی دموکراتیک، اشاره می‌کند. دلاپورتا در نهایت خاطرنشان می‌کند که مشروعیت نظام‌های دموکراتیک اروپایی در سال‌های اخیر با کاهش همراه بوده و بالطبع اعتماد به این نظام‌ها و نهادهای نمایندگی نیز کاهش یافته که در این میان، بحران مالی و اقتصادی این اتحادیه در گسترش این بی‌اعتمادی، نقش مهمی داشته است (Dellaporta, 2012).

با آن‌که مقالات زیادی، بحران مالی - اقتصادی اتحادیه‌ی اروپایی و تأثیرات و پیامدهای آن را برای این اتحادیه، مورد بررسی قرار داده‌اند، اما هیچ کدام از آن‌ها به طور مشخص به بررسی بحران مالی و اقتصادی جهانی و تأثیر آن بر

کاهش اعتماد سیاسی و در نهایت تأثیر آن بر بحران دموکراسی در این اتحادیه پیرداخته‌اند.

### ۳. چارچوب نظری و مفهومی پژوهش، سرمایه‌ی اجتماعی و اعتماد سیاسی

مفهوم سرمایه‌ی اجتماعی در آغاز توسط جامعه‌شناسان معرفی گردید و در تحقیقات آن‌ها مورد استفاده قرار گرفت. این مفهوم به تدریج توجه اندیشمندان سایر رشته‌های علوم اجتماعی را نیز به خود جلب کرد و در دهه‌های اخیر علاوه بر این که در جامعه‌شناسی علوم سیاسی و اقتصاد مورد استفاده واقع شد، در رشته‌های سازمان و مدیریت نیز طرفداران زیادی پیدا نمود (الوانی و شیروانی، ۱۳۸۳: ۱۶). سرمایه‌ی اجتماعی، عمدتاً مبتنی بر عوامل فرهنگی-اجتماعی بوده و شناسایی آن به عنوان یک سرمایه چه در سطح کلان و چه در سطح خرد، دارای اهمیت می‌باشد. مفهوم سرمایه‌ی اجتماعی در واقع پل ارتباطی جدیدی بین اقتصاد، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی است، به گونه‌ای که کارشناسان و صاحب‌نظران سیاسی با نگرشی جدیدتر به بررسی مؤلفه‌های سرمایه‌ی اجتماعی و ارزش‌های اجتماعی، خصوصاً ارزش ارتباطات مردمی برای دستیابی به اهداف مشترک کلان می‌پردازند.

افراد جامعه‌ای که قادر باشند در فضای اعتماد از شبکه‌های اجتماعی و اطلاعاتی به‌طور گسترده برای تشخیص و استفاده از فرصت‌ها بهره‌جویند، سرمایه‌ی اجتماعی بیشتری دارند (فیلد، ۱۳۸۵: ۱۱).

در میان نظریه پردازان گوناگون، جیمز کلنن در دهه‌ی ۱۹۸۰ و سپس در راس همه‌ی محققان، رابرت دی پانتام، پیش‌تر از همه، مباحث عمیقی را در خصوص سرمایه‌ی اجتماعی مطرح ساختند (دوران، ۱۳۸۲: ۱۱). در این میان به دلیل تأکید این نوشته بر رابطه‌ی میان متغیر اعتماد و شهروندی دموکراتیک، دیدگاه‌های رابرت پانتام بیش از دیگر نظریه‌پردازان سرمایه‌ی اجتماعی می‌بایست مورد توجه قرار گیرد، هرچند اعتماد به‌مثابه یکی از مهم‌ترین متغیرهای سرمایه‌ی اجتماعی و تأثیرگذار در رابطه میان نظام سیاسی و شهروندان، مورد توجه دیگر

نظریه پردازان مطرح این عرصه نیز بوده است؛ به عنوان نمونه، اعتقاد و استدلال محققانی چون فوکویاما نیز این است که به طور کلی وجود سرمایه‌ی اجتماعی و به طور اخص وجود اعتماد اجتماعی، برای بهبود اقتصادی یک جامعه بسیار مهم است و حتی بر دموکراسی نیز تأثیر مثبت دارد (ایمانی، ۱۳۸۰). اعتماد را بسیاری از صاحب‌نظران، مهم‌ترین مؤلفه‌ی برقراری نظم می‌دانند.

آی‌زنشتات به درستی متذکر می‌شود که مهم‌ترین مساله‌ی نظم اجتماعی برای بنیانگذاران جامعه‌شناسی، اعتماد و همبستگی اجتماعی است؛ یعنی نظام اجتماعی بدون انسجام و نوعی اعتماد پایدار، غیرممکن است (چلبی، ۱۳۷۵: ۱۲). محققانی نظیر پانتام (۱۹۹۳) و کلمن (۱۹۹۰)، سرمایه‌ی اجتماعی را به منزله‌ی دارایی جوامع در نظر می‌گیرند، به طوری که مشارکت بیشتر در جامعه، منجر به شبکه‌ی محکم‌تری از تعاملات اجتماعی و اعتماد بیشتر به یکدیگر می‌شود، اما همان اثرات باید در افرادی هم که در آن جوامع زندگی می‌کنند، قابل مشاهده باشد؛ یعنی سرمایه‌ی اجتماعی به صورت یک رابطه‌ی دوجانبه‌ی محکم، بین سطوح مشارکت شهروندان در جوامع‌شان، نمودی عریان دانسته باشد. آن‌ها بیشتر می‌آموزند تا به همدیگر اعتماد نمایند و هرچه اعتماد بین آن‌ها بیشتر باشد، احتمال بیشتری وجود دارد که در امور جوامع خود، مشارکت نمایند؛ همچنین افرادی که به یکدیگر اعتماد دارند، به نهادهای دولتی هم اعتماد بیشتری خواهند داشت. آن‌ها این مدل را نماد ساختاری سرمایه‌ی اجتماعی نام نهاده‌اند (برهن و رهان، ۱۹۹۷ به نقل از درانی و رشیدی، ۱۳۸۷: ۱۱).

از نگاه پانتام، منظور از سرمایه‌ی اجتماعی، وجود سازمان‌های گوناگونی نظیر اعتماد، هنجارها و شبکه‌هاست که می‌توان با آسان‌سازی اقدامات هماهنگ، کارایی جامعه را بهبود بخشید (پانتام، ۱۳۸۰: ۲۸۵). اعتماد، همکاری را تسهیل می‌کند و هرچه نمود آن در جامعه‌ای بالاتر باشد، احتمال همکاری هم بیش‌تر خواهد بود. همکاری نیز اعتماد را ایجاد می‌کند و به این ترتیب، هرچه سرمایه‌ی اجتماعی بیش‌تر استفاده شود، به جای استهلاک و کاهش - برخلاف سرمایه‌ی فیزیکی - بیشتر افزایش خواهد یافت.

در مجموع، پانتام، منابع سرمایه‌ی اجتماعی را اعتماد، هنجارهای روابط زبردستان متقابل و شبکه‌های افقی تعامل می‌داند که تقویت‌کننده و خودافزون

هستند. از نظر او، ویژگی بازتولیدی سرمایه‌ی اجتماعی، منجر به تعامل اجتماعی همراه با سطح بالایی از همکاری، اعتماد، بده‌بستان و روابط متقابل، مشارکت مدنی و رفاه اجتماعی می‌گردد. پانتم حضور این ویژگی‌ها را در هر جامعه‌ای نشانه‌ی مدیریت آن می‌داند. این خصلتی است که موجب عملکرد خوب نهادهای دموکراتیک می‌گردد (الوانی و شیروانی، ۱۳۸۵: ۲۸-۲۹). وی به عنوان یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان سرمایه‌ی اجتماعی بر این باور بود که میان سطح اعتماد اجتماعی و میزان مشارکت مردم در امور اجتماعی و وجود ثبات و نرخ بالای رشد اقتصادی، همبستگی مثبتی وجود دارد (ربیعی، ۱۳۸۳: ۶۲).

به عبارتی به باور پانتم، هرگاه جامعه‌ای در عرصه‌ی اقتصادی دچار بحران شود، میزان اعتماد اجتماعی در جامعه کاهش می‌یابد. روشن است که در این مسیر، در وهله‌ی نخست، اعتماد به نظام سیاسی که وظیفه‌ی اصلی را در برنامه‌ریزی و سیاستگذاری اقتصادی برعهده دارد، دچار ضعف و نقصان می‌گردد. از نگاهی دیگر، یک نظام سیاسی در صورت دارا بودن مشروعیت، پایگاه مردمی پیدا می‌کند و این امر، قابلیت‌های آن را در عبور از بحران‌ها افزایش می‌دهد. افزایش مشروعیت، قدرت اخذ تصمیم را توسعه می‌دهد و در تجدید و کنترل قدرت، نقش دارد. یک حکومت، هنگامی برای مردم مشروعیت دارد که به آن اعتماد داشته باشند، اما کسب این اعتماد به عواملی بستگی دارد که از جمله آن‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- ۱- گسترش مشارکت واقعی مردم؛
- ۲- قانون‌مند بودن نظام؛
- ۳- افزایش کارایی در چارچوب نظام اداری؛
- ۴- توانایی سیستم در ارتباط دادن ارزش‌ها به عملکرد و سیاست‌های نظام سیاسی (قوام، ۱۳۷۱: ۱۲۵).



روابط اعتماد را نیز در چهار حوزه به قرار ذیل می‌توان تقسیم نمود:

۱- اعتماد شهروندان به شهروندان دیگر؛

۲- اعتماد شهروندان به نخبگان سیاسی؛

۳- اعتماد نخبگان به یکدیگر؛

۴- اعتماد نخبگان به شهروندان (نصوحیان، ۱۳۸۷: ۱۶۶).

یکی از عرصه‌هایی که مسئله‌ی اعتماد در آن مطرح است، روابط مردم و حکومت است که با عنوان کلی اعتماد سیاسی مشخص شده است. همان‌گونه که تئوفانیس اکساداکتیلوس<sup>۱</sup> و نیکولائوس زاهاریادیس<sup>۲</sup> خاطر نشان می‌سازند، اعتماد سیاسی، مجموعه‌ای متشکل از انگیزه‌ها و محرک‌های مبتنی بر تعهدات اخلاقی و شخصیتی پایدار است که شاید بتوان از آن به عنوان رابطه‌ای مبتنی بر منافع میان دولت و شهروندان نام برد. رابطه‌ای که از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است، زیرا توصیف‌کننده‌ی فرایند مداوم و پایدار روابط میان حکومت و شهروندان می‌باشد. رابطه‌ای که خود توسط چارچوبی از اعتبار نهادینه شده در یک بازه‌ی زمانی طولانی پی‌ریزی شده است (Exadaktylos&Zahariadis, 2012, p:5).

برای مردمی که به حکومت اعتماد می‌کنند، می‌توان مواهبی همچون برقراری و برخورداری از امنیت، برخورداری از نظم، منافع مستقیم یا غیرمستقیم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، ارتباط همیشگی، عدم جدایی از حکومت و ارائه‌ی پیشنهادهای و نظرها برای بهبود هرچه بهتر امور مختلف را برشمرد. برای اعتمادشونده نیز این موقعیت می‌تواند امتیازاتی نظیر دوام و بقای حکومت بدون توسل به زور و خشونت، حساب کردن روی رضایت و حمایت مردم در تصمیم‌های حساس حکومتی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی داشته باشد (طالبی و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۸۱)

1. TheofanisExadaktylos  
2. NikolaosZahariadis

در نهایت باید گفت، تمامی دانشمندان علوم اجتماعی از حوزه‌های مختلف بر این امر اتفاق نظر دارند که سطح کافی اعتماد به ویژه اعتماد سیستمی و نهادینه، نقشی اساسی در ثبات و حفظ نظام اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایفا می‌کند. وقتی که اعتماد به نظام فرو می‌پاشد یا سقوط می‌کند، نظام اجتماعی و سیاسی با خطر ناآرامی روبرو می‌شود؛ علاوه بر این، کاهش سطح اعتماد، مشروعیت دموکراتیک نظام سیاسی و مشروعیت اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد را نیز به مخاطره می‌اندازد (Roth, 2009:1).

اعتمادی که در دهه‌های اخیر بیشتر بر آن تاکید می‌شود، همان اعتماد اجتماعی است که مؤلفه‌ی اصلی سرمایه‌ی اجتماعی تلقی می‌شود. کارآمدی دولت‌ها و نهادهای حکومتی نیز تا اندازه‌ی زیادی منوط به اعتماد شهروندان به آن‌ها و در نتیجه همکاری بهتر با آن‌هاست (jalava, 2003:185).

با وجود اهمیتی که برای وجود اعتماد به نظام سیاسی ذکر گردید، براساس پژوهش‌های متعدد انجام گرفته، سطح اعتماد عمومی به نظام سیاسی در کشورهای اروپایی، سیری نزولی به خود گرفته و رو به کاهش است؛ خطری که به نظر می‌رسد با توجه به بحران اقتصاد جهانی در اروپا در حال شدت گرفتن است. برخی براین باورند که با توجه به تضعیف جایگاه دولت‌های ملی در قاره‌ی اروپا و تقویت منطقه‌گرایی در قاره‌ی مزبور، این اعتراضات را نمی‌توان به معنای بحران دموکراسی در کشورهای اروپایی در نظر گرفت؛ موضوعی که در ابتدا لازم است به آن پاسخ داده شود.

جایگاه دولت در بسیاری از جوامع از جمله کشورهای اروپایی بر اثر تغییرات بسیار در طول دهه‌های گذشته و به ویژه بر اثر پدیده‌ای به نام جهانی‌شدن، تضعیف شده، به طوری که شاهد شکل‌گیری اقتدارهای متداخل در سطوح مختلف بوده‌ایم. این موضوعی است که به هیچ عنوان نمی‌توان نادیده انگاشت. در این نوشتار با مفروض پنداشتن این تحول و همچنین تغییر شیوه‌های مشارکت سیاسی و تضعیف جایگاه نهادهای واسطه به خصوص احزاب سیاسی سنتی، از تأثیر بحران مالی - اقتصادی در اتحادیه‌ی اروپا بر شیوه‌ی دموکراتیک مدیریت سیاسی در این اتحادیه، سخن به میان آمده است.

بحث حاضر، مدعی به رسمیت نشناختن این تغییرات و نادیده گرفتن مؤلفه‌ی

مهمی همچون منطقه‌گرایی (که نمونه‌ی نسبتاً موفق آن اتحادیه‌ی اروپایی است) و تضعیف جایگاه دولت‌های ملی نیست، اما این حال همان‌گونه که کیت نش نیز اشاره می‌کند، اگرچه اکنون بحث‌هایی در خصوص توسعه‌ی بیشتر حقوق شهروندی در اروپا وجود دارد، اما به نظر نمی‌رسد که دولت - ملت‌ها، مایل به واگذاری بخش بیشتری از حاکمیت‌شان باشند، و ایجاد یک اروپای فدرال را اجازه دهند که در آن تصمیمات توسط نهادهای منتخب در سطح فوق ملی اتخاذ و اختیارات به پارلمان‌های دولتی تفویض گردد (نش، ۱۳۸۲: ۲۴۵).

روند تحولات در سال‌های پس از آغاز بحران مالی نیز نشان می‌دهد که بحران مزبور، موجبات تضعیف منطقه‌گرایی در اتحادیه‌ی اروپایی را نیز فراهم آورده به نوعی که ستاره‌ی اقبال بسیاری از احزاب سیاسی ملی‌گرا در این اتحادیه پس از سال‌ها مجدداً در حال طلوع کردن است. این موضوع را می‌توان در نتایج انتخابات پارلمان اروپا و البته نتایج انتخابات داخلی کشورهای اروپایی و پیروزی نسبی و البته چشمگیر احزاب ملی‌گرای مخالف این اتحادیه نیز دنبال کرد. موضوعی که نشان از تضعیف منطقه‌گرایی به ویژه در اروپای غربی دارد. برای تأیید این مدعا می‌توان به پیروزی حزب ملی‌گرای استقلال بریتانیا و پیروزی حزب جبهه‌ی ملی فرانسه در انتخابات پارلمان اروپا اشاره کرد. در بریتانیا، حزب استقلال این کشور توانست پیش از احزاب کارگرا با ۲۵ درصد آرا و محافظه‌کار با ۲۳ درصد آرا، ۲۴ عضو خود را به پارلمان اروپا و در فراکسیون اروپای آزاد و دموکراسی بفرستد. در فرانسه نیز حزب دست راستی و افراطی جبهه‌ی ملی توانست با کسب ۲۵٪ آرا و ۲۴ کرسی، رتبه‌ی اول را کسب کند. این در حالی است که این حزب در دوره‌ی قبل تنها توانسته بود ۶٪ آرا و ۳ کرسی را کسب نموده و در انتخابات فرانسه پنجم شود (<http://www.results-elections2014.eu>).

این اتفاق در سطح انتخابات ملی کشورهای اروپایی نیز مشهود است و احزاب ملی‌گرا و مخالف سیاست‌های اتحادیه‌ی اروپایی در بسیاری از کشورهای اروپای غربی و حتی در کشوری همچون یونان، در حال قدرت گرفتن بوده که نشان از تضعیف جایگاه منطقه‌گرایی در این اتحادیه و تقویت ملی‌گرایی در برخی از کشورهای اروپایی دارد. موضوعی که انتظارات را از دولت‌های ملی در سال‌های اخیر افزایش داده و حتی همراه با شدت گرفتن بحران مالی و درخواست مردم

برای ورود دولت‌ها در جهت کاهش بحران جدی‌تر از پیش شده است.

به اعتقاد پل هرست، تنها دولت‌ها از قدرت وضع قانون و توزیع ثروتی که به صورت مالیات غیر انتفاعی جمع‌آوری می‌کنند، برخوردارند. ثروت دولت-ملت‌ها و توانایی و اختیارات نظامی‌شان بدین معنی است که آن‌ها بدون شک بازیگران اصلی هر شکلی از دموکراسی جهانی خواهند بود. پاسخگویی دموکراتیک حکومت‌های منتخب در این سطح و مسئولیت دولت‌ها برای برقراری و حفاظت از حقوق دموکراتیک، آن‌ها را به محور حکومت دموکراتیک جهان‌شمول، تبدیل می‌سازد (نش، ۱۳۸۳: ۳۰۰). با وجود اهمیت مؤلفه‌ی منطقه‌گرایی و توزیع اختیارات دولت در کشورهای اروپایی، همچنان می‌توان از محوریت دولت و ارتباط میان بحران مالی-اقتصادی در اتحادیه‌ی اروپایی و تأثیر آن بر افزایش بی‌اعتمادی نسبت به دولت‌های اروپایی (به مثابه نخستین و مهم‌ترین سطح اقتدار) و سپس به نهادهای اتحادیه (به عنوان سطح اقتدار فراملی) و در نهایت تأثیر این بی‌اعتمادی بر سست شدن ارزش‌ها و مبانی حکومتداری دموکراتیک در این قاره، سخن به میان آورد.

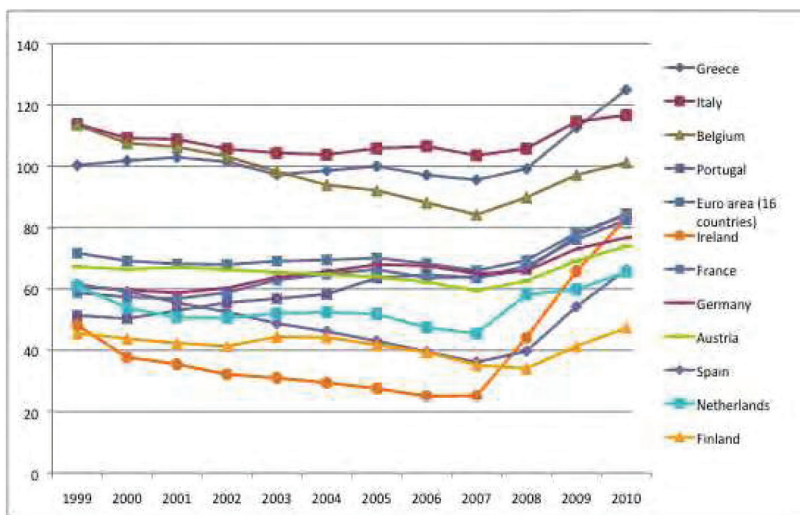
#### ۴. بحران اقتصاد جهانی و کاهش اعتماد سیاسی شهروندان در کشورهای اروپایی

در میانه‌ی سال ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ میلادی، اقتصاد جهانی ناگهان فروپاشید. اگرچه مرکز این بحران و شوک جهانی ایالات متحده و بازار این کشور بود، اما بسیاری از کشورهای اروپایی هم از تبعات این شوک بزرگ اقتصادی در امان نمانده و ضربه‌ی سختی را تحمل نمودند. از جمله GDP در این کشورها در سطح قابل توجهی کاهش یافت و به اندازه‌ای رسید که از زمان وقوع بحران نفتی در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی، سابقه نداشت. تأثیر این عقب‌گرد و پس‌رفت اقتصادی به ویژه در اقتصادهای حوزه‌ی یورو، دردناک بود به صورتی که برخی از این کشورها از جمله اسپانیا، پرتغال، ایرلند و یونان، بحران واقعی اقتصادی را تجربه کردند. ناتوانی دولت‌ها در زمینه‌ی تأمین هزینه‌های عمومی توسط دولت‌های یونان، ایرلند و پرتغال در سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ میلادی، موجب شد

تا صندوق بین‌المللی پول و اتحادیه‌ی اروپایی، بسته‌های کمک مالی را به این کشورها ارائه کنند (Polavieja, 2013:1) پیش از شروع بحران اقتصادی و مالی جهانی، اقتصاد بسیاری از کشورهای حوزه‌ی یورو به ویژه در شمال، مرکز و جنوب شرق اروپا، سریعاً همراه با پیشرفت سریع GDP رو به رشد بود که البته تا حدود زیادی ناشی از رشد قوی اقتصاد جهانی می‌گردید. علاوه بر این، رشد اقتصادی منطقه براساس پیش‌بینی‌های قوی اقتصادی برای آینده نیز مورد تأکید قرار می‌گرفت و انتظارات در این زمینه مثبت بود، اما بحران اقتصاد جهانی، همه چیز را خیلی سریع تغییر داد (Gardo and Martin, 2010:5).

بحران مالی دولت‌های اروپایی که در سال ۲۰۰۹ و به دنبال بحران مالی-اقتصادی جهانی فوران کرد، نتیجه‌ای جز نزدیکی اتحادیه‌ی مالی اروپایی به فروپاشی قریب‌الوقوع نداشت (De Grauwe, 2010: 2). همانگونه که در نمودار زیر مشاهده می‌شود، در سال تشدید بحران مالی، یعنی در سال ۲۰۱۰، بسیاری از دولت‌های اروپایی از بحران مالی رنج می‌برند. براساس نمودار زیر، میزان بدهی دولت‌ها قبل و بعد از بحران، کاملاً متفاوت بوده و برای بسیاری از کشورهای اروپایی در سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ افزایش قابل ملاحظه‌ای داشته است.

نمودار شماره ۱: بحران مالی دولت‌های اروپایی



Source: European commission/ AMECO database

همان گونه که در ابتدای بحث مطرح شد، اعتماد سیاسی یکی از شاخصه‌های اصلی سرمایه‌ی اجتماعی حکومت‌ها به شمار می‌رود. قرن‌ها پیش، کنفوسیوس اظهار داشت که وجود سه شاخصه‌ی ذیل برای یک حکومت موفق، ضروری است: الف) اعتماد ب) امنیت غذایی ج) اسلحه.

اندیشمندان کلاسیک از جمله هابز، لاک، اسمیت، دو تو کویل، استورات میل، تونیس، وبر و دورکیم نیز در طول سده‌ها و ده‌های گذشته، در آرا و دیدگاه‌های خود تأکید کرده‌اند که اعتماد یکی از مؤلفه‌های ضروری برای سرمایه‌ی اجتماعی و جامعه‌ی مدنی است (Zmerli and Newton, 2011, p:67). این امر به‌ویژه برای نظام‌های سیاسی دموکراتیک که بر پایه‌ی مشروعیت مردمی بنا گشته‌اند، بیشتر نمود پیدا می‌کند. با این همه به نظر می‌رسد این شاخصه‌ی مهم که پانتم از آن به عنوان یکی از ملاک‌های اساسی سرمایه‌ی اجتماعی نام می‌برد، اکنون مدتی است که در اروپا رو به کاهش گذاشته و در این میان، در سال‌های اخیر، بی‌اعتمادی سیاسی شهروندان اروپایی به دلیل تشدید بحران مالی در کشورهای مزبور، افزایش یافته است. این در حالی است که به باور پانتم و دیگر نظریه‌پردازان سرمایه‌ی اجتماعی، میان شاخص اعتماد و شهروندی دموکراتیک و نیز عملکرد مناسب نهادهای دموکراتیک، رابطه‌ای مستقیم و مثبت وجود دارد. بدین معنا که هرچه سطح اعتماد سیاسی شهروندان کاهش یابد، عملکرد نهادهای دموکراتیک از جمله نظام سیاسی دموکراتیک نیز تحت تأثیر قرار گرفته و رو به نقصان می‌گذارد. این وضعیتی است که امروز در اروپا شاهد آن هستیم. در واقع، بحران اقتصادی اروپا که در سال ۲۰۰۸ آغاز شد، عاملی گردید تا سطح اعتماد به نظام سیاسی در کشورهای عضو این اتحادیه کاهش یابد. همان گونه که مک‌الیستر اشاره می‌کند: «به صورت کلی شرایط و وضعیت اقتصادی بیش از شرایط اجتماعی بر روی اعتماد سیاسی تأثیر گذار است» (McAllister, 1999: 2۰۱).

همان گونه که نظریه‌ی دموکراتیک اظهار می‌دارد، دموکراسی‌ها به اعتماد کامل شهروندانشان نیاز دارند؛ البته این تنها یک نمونه و مثال است، زیرا به صورت نمادین، حکومت‌ها و پارلمان‌ها به واسطه‌ی انتخاب شدن از طریق انتخابات، دارای مشروعیت هستند و به صورت عملی و در عرصه‌ی واقع نیز اعتماد کامل شهروندان، امری است غیرواقعی؛ زیرا خواسته‌های شهروندان در

تمامی موارد با حکومت‌ها همسو نیست؛ برای مثال، شهروندان گرایش دارند که تا حد امکان، مالیات کمتری پرداخت کنند، اما دولت‌ها، مالیات بیشتری مطالبه می‌کنند؛ پس اعتماد کامل هیچ‌گاه شکل نخواهد گرفت (Dellaporta, 2012:33). به هر روی، اعتماد به نظام و نهادهای سیاسی یکی از مؤلفه‌های اساسی برای مشروعیت نظام‌های دموکراتیک است که اکنون خود بر اثر بحران اقتصاد جهانی و بحران اقتصادی اروپا در معرض تهدید قرار گرفته است.

در سال‌های اخیر، مشاهده می‌شود که سطح اعتماد به نظام سیاسی در نظام‌های دموکراتیک به‌ویژه در اروپا و آمریکا رو به افول است. این موضوع را می‌توان از طریق بررسی شاخص‌هایی همچون کاهش مشارکت سیاسی از جمله مشارکت سیاسی سنتی که در قالب مشارکت انتخاباتی و مشارکت حزبی نمود پیدا می‌کند، جستجو کرد. از طرف دیگر، نتایج بسیاری از تحقیقات کمی در نظام‌های دموکراتیک نیز مؤید این مدعا است. به باور گیدنز، در اکثر کشورهای غربی، اعتماد به سیاست‌های پارلمانی، سیاستمداران خشک‌اندیش و احزاب سیاسی رو به افول است و تنها در تعداد اندکی از کشورها، اوضاع در آن‌ها متفاوت است (گیدنز، ۱۳۸۰: ۵۳). به این ترتیب، اعتماد سیاسی در این نظام‌ها در هر سه سطح اعتماد به نظام سیاسی، اعتماد به نهادهای سیاسی و اعتماد به کنش‌گران سیاسی و به صورت مشخص سیاستمداران و نخبگان سیاسی که شاخص‌های اصلی اعتماد سیاسی را تشکیل می‌دهند، کاهش یافته است. در این میان، به نظر می‌رسد بحران اقتصاد جهانی و به دنبال آن بحران اقتصادی در حوزه‌ی یورو در سال‌های اخیر نیز عاملی شده تا این کاهش اعتماد، روندی سریع‌تر به خود گیرد. در ادامه به بررسی تأثیر بحران اقتصادی بر کاهش اعتماد سیاسی در سطوح سه‌گانه‌ی اعتماد به نظام سیاسی، نهادهای سیاسی و سیاستمداران و نخبگان سیاسی، خواهیم پرداخت، و در این مسیر، بیشتر بر اوضاع دو کشور اسپانیا و یونان به عنوان کشورهای بی‌امنی مالی در آن‌ها به مراتب تأثیرات بیشتری بر جای گذاشته، متمرکز خواهیم شد.

### ۳.۱ بحران اقتصادی و کاهش اعتماد شهروندان به نظام سیاسی

صحت عملکرد سازوکارهای اعتمادسازی، مردم را قادر می‌سازد که به

نهادهای خاص یا نظام‌های سیاسی و اقتصادی، اعتماد کنند. در این میان، نقش حکومت‌ها (حداقل در نظام‌های دموکراتیک) اهمیت بالایی دارد، هرچند آن‌ها نمی‌توانند برای حوزه‌ی اخلاقی جامعه، قانون وضع کنند یا بر همه چیز نظارت داشته باشند، اما با توجه به اهرم‌هایی که در اختیار دارند، نقش یک تنظیم‌کننده‌ی محوری را در ترمیم اعتماد عمومی نسبت به درستی و کارآمدی نهادهای سیاسی و اقتصادی ایفا می‌کنند (Tonkis, 2009, p:201). با توجه به چنین جایگاهی، مشخص است که اگر اعتماد مردم به خود نظام سیاسی کاهش یابد، حکومت‌ها دیگر نمی‌توانند نقش خود را در جلب اعتماد مردم نسبت به نهادهای سیاسی و اقتصادی جامعه، به درستی ایفا کنند و این همان چیزی است که در سال‌های اخیر در اروپا قابل مشاهده است. بحران مالی و اقتصادی اروپا که با شاخص‌هایی همچون گسترش بیکاری، فقر، افزایش بدهی‌های خارجی دولت‌های عضو، ورشکستگی نظام بانکی و افزایش تورم مشخص می‌شود، موجب گردیده تا اعتماد سیاسی شهروندان به نظام‌های سیاسی اروپایی نیز کاهش یابد.

بحران اقتصادی و مالی جهانی که به دنبال آن در قاره‌ی اروپا نیز پدیدار شد، دولت‌های قاره‌ی مزبور را مجبور نمود تا از یک طرف برای مقابله با بحران و در جهت کاهش فشارهای ناشی از بدهی و کسری بودجه از سال ۲۰۱۰، یک سلسله سیاست‌های ریاضت اقتصادی را در برنامه‌ی خود قرار داده و اجرا نمایند، اما مردمی که به رفاه اجتماعی و اقتصادی در این کشورها عادت کرده بودند، ریاضت نسبی اقتصادی را برناتافتند. در واقع، این تدابیر دولت‌ها در اروپا با الگوی سخاوتمندانه‌ی رفاه اجتماعی و اقتصادی که اروپا برای آن شهرت دارد، در تناقض است و همین موجب اعتراضات خیابانی در بسیاری از این کشورها شده است (عبدلی، ۱۳۹۰: ۲۹۱).

در جنوب اروپا که بحران مالی اخیر در بیشتر از سایر مناطق آن را درگیر ساخته، شاهد افزایش اعتراضات اجتماعی و سیاسی در کشورهای همچون یونان، پرتغال، اسپانیا و ایتالیا هستیم که باعث گردیده تا کاهش سطح اعتماد به نظام سیاسی شکلی جدی‌تر به خود گیرد. آمارهایی که توسط یوروبارومتر<sup>۱</sup>



در مورد اعتماد به نهادهای سیاسی در جنوب اروپا ارائه شد، نشان‌دهنده‌ی روند کاهشی سطح اعتماد عمومی به حکومت و نهادهای سیاسی در تمامی جنبه‌های نظام سیاسی اعم از قوه‌ی مجریه، مقننه و قضائیه است؛ به عنوان مثال، در کشور یونان، موضوع جالب توجه این است که اعتماد سیاسی به تمامی بخش‌های حکومتی و نهادهای سیاسی با یکدیگر و به صورت همزمان کاهش یافته که در نوع خود جالب توجه است (Exadaktylos&Zahariadis, 2012:5).

جدول شماره‌ی ۱: سطح اعتماد به ارکان سیاسی در کشورهای جنوب اروپا

	Government		Parties		Parliament		Courts	
	۲۰۰۳	۲۰۱۰	۲۰۰۳	۲۰۱۰	۲۰۰۳	۲۰۱۰	۲۰۰۳	۲۰۱۰
(%a lot or some trust)								
Greece	۵۵	۲۱	۲۸	۵	۶۳	۴۷	۷۳	۴۱
Italy	۲۶	۲۳	۱۳	۱۶	۳۲	۲۶	۴۶	۴۲
Portugal	۳۴	۱۹	۱۶	۱۴	۳۷	۲۷	۳۶	۲۸
Spain	۴۲	۲۱	۲۷	۱۱	۴۲	۲۲	۴۷	۴۴

Source: Eurobarometer, 2003, 2010

بر اساس آخرین گزارش ارائه شده توسط یوروبارومتر، در سال ۲۰۱۳ میلادی، بزرگ‌ترین نگرانی شهروندان و دولت‌های اروپایی همچنان بر روی اقتصاد و مسائل مربوط به آن متمرکز است. بحران بیکاری که در سال‌های اخیر در بسیاری از کشورهای اروپایی افزایش یافته، مهم‌ترین نگرانی این روزهای دولتمردان اروپایی است. در ۲۰ کشور حوزه‌ی اتحادیه‌ی اروپا به ویژه اسپانیا و قبرس، این موضوع، دغدغه‌ی اصلی است؛ همچنین افزایش سرعت بیکاری در پرتغال، این کشور را همراه با هلند، جمهوری چک و همچنین اسلواکی که با افزایش نرخ بیکاری و تضعیف موقعیت اقتصادی مواجه هستند، نگران کرده است. وضعیت اقتصادی و بحران بدهی‌ها هم از جمله دیگر موارد نگرانی مهمی است که در اتحادیه‌ی اروپا گزارش شده است. (Standard Eurobarometer 79, 2013: 44).

آمارهای یوروبارومتر نشان می‌دهد که شهروندان در کشورهای بحران‌زده‌ی اقتصادی اروپایی، اعتماد بسیار کمی به نظام‌ها و نهادهای سیاسی‌شان دارند، و این بی‌اعتمادی در سال‌های بعد از بحران اقتصادی بیش از پیش کاهش یافته است. کشورهای عضو بنلوکس و اسکاندیناوی در این زمینه وضعیت بهتری دارند. در یونان، اسپانیا، ایتالیا و پرتغال، تنها کمتر از ۱۰ درصد پاسخ‌دهندگان اعلام کرده‌اند که به احزاب سیاسی و حکومت‌های ملی‌شان اعتماد دارند. به استثنای ایتالیا که البته در این کشور نیز اعتماد سیاسی به نسبت گذشته کاهش یافته، این میزان از سطح اعتماد نشان‌دهنده‌ی یک کاهش فوق‌العاده‌ی گسترده در سطح اعتماد سیاسی شهروندان اروپایی است. در سال ۲۰۰۸ که آغاز بحران اقتصادی در اروپا بود، ۵۵ درصد اسپانیایی‌ها، ۳۴ درصد یونانی‌ها و ۲۶ درصد پرتغالی‌ها به دولت‌های‌شان اعتماد کامل داشتند. این نکته نیز قابل توجه است که سطح اعتماد به اتحادیه‌ی اروپایی، بالاتر از نهادهای ملی است، هرچند سطح اعتماد به اتحادیه‌ی اروپایی نیز به نسبت قبل کاهش یافته است. در سال ۲۰۰۸، اعتماد به اتحادیه‌ی اروپا در میان شهروندان اروپایی در اسپانیا حدود ۶۶ درصد و در یونان نزدیک به ۶۰ درصد بود، اما این میزان در سال‌های اخیر، کاهش یافته است (Vetter, 2013: 1). براساس گزارش اعتماد سنجی سالانه‌ی بارومتر، در سال ۲۰۱۳، سطح بی‌اعتمادی به حکومت در کشورهایی مانند اسپانیا، ایتالیا و ایرلند که از بحران اقتصادی فزاینده‌ای رنج می‌برند، به نسبت سال ۲۰۱۲ میلادی، افزایش پیدا کرده است (Trust barometer, 2013: 7). به این ترتیب، موضوعی که به‌روشنی می‌توان درباره‌ی آن سخن گفت، کاهش سطح اعتماد عمومی به نظام‌های سیاسی در کشورهای اروپایی است. موضوعی که بعد از بحران مالی و تداوم آن در قاره‌ی سبز، تشدید شده است.

### ۳.۲) بحران اقتصادی و کاهش اعتماد شهروندان به نهادهای سیاسی

بحث اعتماد به نهادهای سیاسی در سال‌های اخیر، مورد توجه بیشتر دانشمندان حوزه‌های علوم سیاسی و علوم اجتماعی واقع شده است. دانشمندان سیاسی مانند کالدندالر<sup>۱</sup> و دیگران (۲۰۱۰)، در سال‌های اخیر بر روی نهادهای مرتبط

با سیاستگذاری و اهمیت اعتماد به آن‌ها متمرکز شده‌اند. همراه با او، کاسفلد<sup>۱</sup> و دیگران (۲۰۰۵) نیز باور دارند که سطح معینی از اعتماد شهروندان به نهادهای مرتبط با سیاستگذاری، اهمیتی قطعی برای مشروعیت این نهادها دارد (Roth & Gros, 2012: 3) در سال‌های اخیر، بی‌اعتمادی به نهادهای سیاسی در اروپا افزایش یافته و سرخوردگی مردم از رهبران و نهادهای مزبور، عمیق‌تر و گسترده‌تر از گذشته شده است. اعتماد به سیاستمداران و نهادهای سیاسی عمده، در یک ربع قرن اخیر در کشورهای بریتانیا، ایتالیا، فرانسه و سوئد کاهش یافته است. احترام سنتی بریتانیایی‌ها به نخبگان، جای خود را به بدبینی فزاینده داده است. برای نمونه در ۱۹۸۷، کمتر از نیمی از بریتانیایی‌ها باور داشتند که کارمندان کشوری، محلی یا شوراهای محلی برای خدمت به منافع عمومی قابل اعتماد نیستند، در حالی که ۴۸ درصد از مردم بریتانیا، اعتماد زیادی به مجلس عوام در سال ۱۹۸۵ داشتند. این رقم تا سال ۱۹۹۵ به نصف تقلیل یافت (pharr et al, 2000 : 80).

این موضوع، تنها به انگلستان محدود نمی‌شود و سایر کشورهای اروپایی از جمله سوئد را که یکی از بالاترین سطوح اعتماد به نظام سیاسی را در میان کشورهای اروپایی داشته، در بر می‌گیرد. اکنون چند سالی است که اعتراض عمومی به تصمیمات حکومت، ویژگی مشترک سیاست در میان ملتی شده که روزگاری به محترم شمردن نخبگان سیاسی، شهره بودند. نماد این بدبینی فراگیر در میان سوئدی‌ها، مجموعه‌ای از کمیته‌های پارلمانی پر سر و صدایی بودند که در دهه‌ی ۱۹۹۰ بر موضوعاتی مانند فساد حکومت، استانداردهای اخلاقی سیاست و سوءاستفاده‌های مالی در مبارزات انتخاباتی، تمرکز کردند. سوئد که مبدع دولت رفاه تمام عیار و نیز روزگاری به عنوان بنیانگذار راه سوم بین کاپیتالیسم بازار آزاد و استبداد سوسیالیسم دولتی شناخته می‌شد، هم اکنون به مظهر پریشانی و نگرانی اروپا تبدیل شده است. نسبت سوئدی‌هایی که گزینه‌ی «احزاب، صرفاً دغدغه‌ی رأی مردم را دارند، نه افکار آن‌ها را» رد می‌کردند، از ۵۱ درصد در ۱۹۶۸ به ۲۸ درصد در ۱۹۹۴ تنزل یافت. در ۱۹۸۶، اکثریت ۵۱ درصدی سوئدی‌ها همچنان اعتماد خود را به رایکسداگ اعلام کردند، در حالی که در ۱۹۹۲ صرفاً ۱۹ درصد مردم چنین اعتمادی داشتند (سمیعی اصفهانی: ۱۳۸۸، ۱۷۸).

از دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی به این سو، در بیشتر تحقیقات صورت گرفته توسط محققین، از جمله ساموئل بارنز، مکس کاس<sup>۱</sup>، راسل دالتون (۲۰۰۴) و پپا نوریس (۲۰۰۱) خاطر نشان شده که احتمال پذیرش تعهدات اجتماعی بالاتر توسط افرادی که بیش از دیگران در امور اجتماعی درگیر می‌شوند، بیشتر است و آن‌ها فشارهای عمده‌ای برای بهبود عملکرد عمومی وارد می‌کنند. این شهروندان، عموماً منتقدتر بوده و حمایت کمتری از صاحبان قدرت به عمل می‌آورند و از اشکال غیرمعارف‌تری برای اعمال فشار بر حکومت‌ها بهره می‌گیرند (تنها به رأی‌دهی و انتخابات بسنده نمی‌کنند)، این موضوع، اکنون مدت‌هاست که به دفعات توسط پژوهش‌های تجربی جدی که انجام گرفته، به تأیید رسیده و اعتماد در دموکراسی‌های واقعی بر پایه‌ی رژیم مبتنی بر مسئولیت‌پذیری رأی‌دهی به واسطه‌ی پدیده‌هایی متعدد - همچون کاهش مشارکت انتخاباتی، تحول عمیق و جدی احزاب سیاسی، تعهدات مداومی که نامزدهای انتخابات پیش از زمان برگزاری انتخابات می‌دهند - بسیار محدودتر از قبل شده است (Dellaporta, 2012:34).

نگاهی به آمارها نشان می‌دهد بی‌اعتمادی به نهادهای سیاسی در سطح اروپا از سال ۲۰۰۸ به این سو، تشدید شده است. یکی از دلایل اصلی که برای شناخت دلیل تشدید کاهش اعتماد مردم اروپا به نهادهای سیاسی در سال‌های اخیر از آن نام برده می‌شود، تغییر در سه متغیر کلان اقتصادی در قاره‌ی اروپاست که به قرار ذیل است: ۱- تورم ۲- کاهش رشد تولید ناخالص داخلی ۳- بیکاری.

تغییرات منفی این متغیرهای کلان اقتصادی در سال‌های اخیر در قاره‌ی اروپا از جمله دلایل اصلی کاهش اعتماد شهروندان به نهادهای اروپایی به‌ویژه نهادهای مالی اروپایی و از جمله بانک مرکزی اروپا قلمداد شده است (Roth & Gros, 2012:3).

در واقع بسیاری به درستی باور دارند که ارتباط مستقیمی میان بی‌ثباتی و نابرابری‌های اقتصادی با بی‌اعتمادی و بی‌ثباتی‌های سیاسی - اجتماعی در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی برقرار است. روشن است که گسترش دامنه‌ی بحران اقتصادی در جهان و به خطر افتادن امنیت مالی و پولی بین‌المللی، می‌تواند

1. Max Kasse

امنیت جهانی و ساختار کنونی آن را در ابعاد سیاسی و اقتصادی در معرض تغییر و تحول قرار دهد (واعظی، ۱۳۸۸: ۳) آمارها در مورد سطح اعتماد سیاسی شهروندان اروپایی در سال‌های اخیر و بعد از آغاز بحران اقتصادی نیز گویای همین مطلب است؛ برای مثال مشاهده می‌شود اعتماد سیاسی شهروندان اسپانیایی به پارلمان و احزاب سیاسی در فاصله‌ی سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲ که بحران اقتصادی در این کشور به اوج خود رسید و میزان بیکاری و بدهی اقتصادی به شدت افزایش یافت، سیری کاهشی به خود گرفته و شهروندان اسپانیایی، اعتماد خود را به نهادهای سیاسی تا حدود زیادی از دست داده‌اند. در این کشور، بعد از یک دوره‌ی رشد سریع اقتصادی که تا سال ۲۰۰۷ نیز ادامه پیدا کرد، تولید ناخالص داخلی به سطح استاندارد اتحادیه‌ی اروپایی رسید به گونه‌ای که در اروپا با نام معجزه‌ی اقتصادی اسپانیا اشتهار یافت متعاقب آن دوره‌ای از بحران اقتصادی عمیق و شدید آغاز گردید که تا به امروز بدون این که نقطه‌ی پایان روشنی برایش وجود داشته باشد، ادامه یافته است.

از آن زمان به بعد، نرخ بیکاری در این کشور به شدت بالا رفته و به رکورد ۲۷ درصد رسیده که یکی از بالاترین نرخ‌های بیکاری در کل اتحادیه‌ی اروپایی است، در حالی که این نرخ در سال ۲۰۰۷ تنها ۸ درصد بود، اما امروز بیش از ۶۰ درصد اسپانیایی‌های زیر ۲۵ سال بیکارند (Aceleanu, 2013:18) همین موضوع بر نارضایتی‌ها در اسپانیا دامن زده و باعث گردیده تا شمار اعتراضات خیابانی در سال ۲۰۱۳ به نسبت سال ۲۰۰۳ افزایش قابل توجهی پیدا کند.

مؤسسه‌ی اسپانیایی CIS که از سال‌ها پیش میزان اعتماد سیاسی را در میان شهروندان اسپانیایی مورد مطالعه قرار می‌دهد، اعتماد شهروندان را بین ۰-۱۰ تعریف کرده؛ بنا بر آمارهای مؤسسه‌ی مزبور، در سال ۱۹۹۶، اعتماد سیاسی شهروندان اسپانیایی به نهادهای سیاسی به ویژه پارلمان، عدد ۵ را نشان می‌داد که در سال‌های بعد، حتی کمی افزایش پیدا کرد، و به عدد ۶ نیز رسید، اما با شروع بحران اقتصادی در این کشور، کاهش قابل ملاحظه‌ی یافت به گونه‌ای که این میزان در سال ۲۰۱۱ به ۳/۵ کاهش یافته و حتی در آوریل ۲۰۱۳ به سطح بسیار نازل ۲/۵۳ رسید (Rifa, 2013:20). این موضوع در ارتباط با اعتماد شهروندان اسپانیایی به احزاب سیاسی نیز صادق بود. در حالی که میزان اعتماد به احزاب سیاسی در سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۶ میان ۳/۴ و ۴/۳ در نوسان بوده،

در آوریل سال ۲۰۱۳ به ۱/۸۳ کاهش یافته است. به این ترتیب، روشن است که با آغاز بحران اقتصادی و تشدید آن در سال‌های بعد، از میزان اعتماد سیاسی شهروندان اسپانیایی به میزان قابل ملاحظه‌ای کاسته شده است (Rifa, 2013: 21).

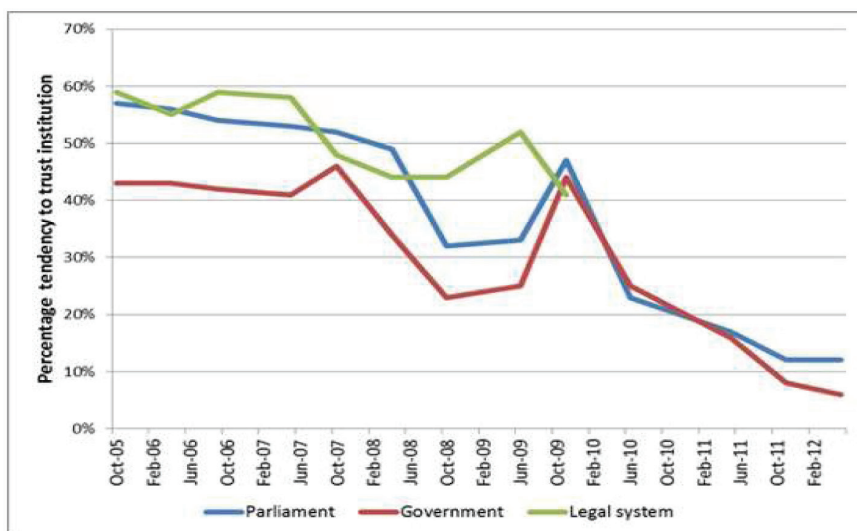
یونان هم در کنار اسپانیا از جمله کشورهایی محسوب می‌شود که بیشترین آسیب را از بحران مالی و اقتصادی اخیر دیده است. پنج سال است که بحران مالی در یونان ادامه دارد و زندگی مردم در تمامی ابعاد، تحت تأثیر بحران مزبور قرار گرفته است. دولت این کشور نیز تحت فشار بانک مرکزی اتحادیه‌ی اروپا، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول که وام‌دهندگان خارجی هستند، به ادامه‌ی سیاست ریاضت اقتصادی در کشور یونان برای برون رفت از بحران مالی، تشویق می‌شود، اما ادامه‌ی سیاست مذکور نه تنها باعث بهبود وضعیت اقتصادی این کشور نشده، بلکه هرروز بر مشکلات شهروندان‌اش نیز اضافه شده، تاجایی که شمار زیادی از اهالی این کشور، حتی قادر به تأمین مواد غذایی روزانه‌ی خود نیستند و برای رفع نیازهای اولیه‌شان به سازمان‌های مردم‌نهاد، روی آورده‌اند.

شمار بی‌خانمان‌ها در کشور یونان تنها طی یک سال گذشته، ۲۵ درصد افزایش یافته و شمار خودکشی‌ها که در این کشور بسیار نادر و برای جامعه تاحدودی ناشناخته بود، امروزه به‌طور بی‌سابقه‌ای روبه گسترش نهاده است. شمار زیادی از خانواده‌ها از روشنایی برق محروم‌ند و عده‌ی زیادی نیز به علت نداشتن پول کافی برای خرید سوخت، به سوزاندن چوب وهیزم روی آورده‌اند. به گفته‌ی اداره‌ی آمار اتحادیه‌ی اروپا (یوراستات)، یونان همچنان در میان کشورهای عضو از نظر نرخ بیکاری با ۲۷/۸ درصد، در رده‌ی اول قرار دارد و هرروز نیز بر شمار آن‌ها افزوده می‌شود (اطلاعات، ۱۹ بهمن ۱۳۹۲). بحران مالی در سال‌های اخیر تأثیر خود را بر سطح اعتماد سیاسی شهروندان به نهادهای سیاسی یونان هم گذاشته است.

با تشدید بحران در بخش‌های مختلف اقتصاد یونان، حکومت در عمل به تعهدات و وعده وعیدهای قبلی‌اش شکست خورد. در کشوری که میان فساد و اعتماد سیاسی‌اش ارتباطی ریشه‌دار وجود دارد، بحران اقتصادی هم عاملی

گردید تا اعتماد شهروندان به نهادهای حکومتی بیش از پیش کاهش یابد. براساس داده‌های مرکز مطالعات اروپایی (CES)، بعد از آغاز بحران اقتصادی در اروپا، بیشترین کاهش میزان اعتماد سیاسی را در میان شهروندان یونانی مشاهده می‌کنیم، به نحوی که اعتماد سیاسی در هر سه بخش حکومت، نهادهای سیاسی و نخبگان یا به عبارتی سیاستمداران، به شکلی شدید، کاهش یافته است، بعد از یونان، کشورهای ایرلند، پرتغال و اسپانیا قرار دارند که به شکلی معنادار بیشترین میزان آسیب را از بحران اقتصادی دیده بودند (CES, 2013:70). نمودار زیر که از داده‌های مؤسسه‌ی یوربارومتر برگرفته شده، مدعای مرکز مطالعات اروپایی را مورد تأیید قرار می‌دهد. براساس مطالعات این مؤسسه، میزان اعتماد سیاسی یونانی‌ها به نهادهای سیاسی در سال‌های بعد از آغاز بحران اقتصادی، به شدت کاهش یافته است.

نمودار شماره‌ی ۲: کاهش اعتماد سیاسی شهروندان یونانی به حکومت و نهادهای سیاسی



Source: Eurobarometer (data for legal System unavailable Between Feb 2010 and Feb 2012).

در کنار بی‌اعتمادی به نهادهای سیاسی، میزان اعتماد شهروندان به نهادهای سیاسی اتحادیه‌ی اروپایی نیز از سپتامبر ۲۰۰۸ به این سو کاهش یافته است. به عنوان نمونه، میزان اعتماد به بانک مرکزی اروپا به طرز چشمگیری کاهش یافته، و در طول همین سال‌ها، سطح اعتماد به پارلمان و کمیسیون اروپایی نیز کاهش یافته و میزان آن حتی به سطحی پایین‌تر از میزان اعتماد به بانک مرکزی اتحادیه‌ی مزبور رسیده است (Roth and Etal, 2011: 4).

نهادهای اصلی مالی به عنوان مقصران اصلی ایجاد بحران اقتصادی و مالی در اقتصاد جهانی و نیز در سطح قاره‌ی اروپا پس از تشدید بحران مالی و اقتصادی در اروپا، توسط مردم این قاره مورد سرزنش قرار گرفتند. نهادهایی که هرچند از استقلال قابل توجهی برخوردارند، اما به هر حال در عالی‌ترین سطح، زیر نظر نظام‌های سیاسی قرار داشته و نسخه‌های اقتصادی دولت‌های اروپایی را به مرحله‌ی اجرا می‌گذارند. در این میان، بانک مرکزی اروپایی (ECB) در زمره‌ی مهم‌ترین نهادهایی قرار دارد که در سال‌های اخیر، اعتماد شهروندان به شدت نسبت به آن کاهش پیدا کرده است. کاهش اعتماد به نهادهای مالی ملی در قاره‌ی اروپا را نیز به نوعی باید به معنای کاهش اعتماد به نهادهای سیاسی اروپایی قلمداد کرد، زیرا این نهادها به صورت مستقیم یا غیرمستقیم، زیر نظر نهادهای سیاسی اداره می‌شوند و تصمیم‌گیری‌های کلان آن‌ها کاملاً متأثر از نظام‌ها و نهادهای سیاسی است.

در واقع، مداخله‌ی دولت‌ها در حوزه‌ی اقتصاد نه تنها نتوانسته انتظارات شهروندان اروپایی را در بسیاری از کشورهای عضو این اتحادیه برآورده کند، بلکه خود موجب افزایش نارضایتی‌ها از دولت شده است. نارضایتی‌هایی که حالا خود را در خیابان‌های اروپایی از مادرید تا آتن نشان می‌دهد. بحران اقتصادی و مالی جهانی و به دنبال آن بحران اقتصادی و مالی اخیر در اروپا، به ویژه اعمال سیاست‌های ریاضتی توسط دولت‌های اروپایی که بدون دخالت شهروندان و نظرخواهی از آنان انجام گرفته، و بر زندگی میلیون‌ها شهروند اروپایی تأثیر مستقیم و عمدتاً منفی گذاشته، همزمان عاملی گردیده تا پای دموکراسی هم به بحران اقتصادی باز شود و حالا دموکراسی نمایندگی هم به عنوان بخشی از بحران در نظر گرفته می‌شود.



### ۳.۳ بحران اقتصادی و کاهش اعتماد شهروندان به نخبگان سیاسی

در سال‌های اخیر و به ویژه با تشدید بحران اقتصادی و مالی در ابعاد جهانی و نیز در سطح اقتصادهای اروپایی، اعتماد به سیاستمداران اروپایی نیز در کنار اعتماد شهروندان به نهادهای سیاسی مانند پارلمان و احزاب سیاسی به میزان قابل توجهی کاهش یافته است. در واقع این موضوعی روشن است که وقتی اعتماد به نهادهای سیاسی کاهش پیدا کند، اعتماد شهروندان به سیاست‌های اتخاذ شده توسط آن نهادها و افرادی که در نهادهای مزبور مسئولیت دارند نیز کاهش یابد. معترضین اروپایی به عدالت اجتماعی و حقوق کارگران در کشورهایمانند اسپانیا و یونان در سال‌های اخیر اعلام کرده‌اند که میزان اعتمادشان به حکومت، پارلمان، احزاب سیاسی و سیاستمداران، به شدت کاهش یافته است (Dellaporta, 2012:3۹).

نتایج مطالعات گسترده‌ی انجام گرفته در خصوص ارتباط میان سطح اعتماد سیاسی شهروندان به حکومت‌ها، نشان می‌دهد مردم تنها زمانی به رهبران‌شان (اعم از افراد و نهادها) اعتماد دارند که حکومت‌ها کار خود را به درستی انجام می‌دهند. به این ترتیب، زمانی که حکومت‌ها به دستاوردهایی که مورد نظر مردم است، دست نمی‌یابند، سطح اعتمادشان به حکومت، نهادهای سیاسی و نخبگان سیاسی، کاهش پیدا می‌کند. ایستون و نوریس نیز در مطالعات‌شان به این نتیجه رسیده‌اند که بحران اقتصادی یا تغییرات شدید سیاسی، تأثیرات عمیقی بر میزان اعتماد شهروندان به نظام سیاسی و رهبران سیاسی دارد (Roth and Etal, 4: 2011). به واقع یکی از اثرات بحران اخیر در اروپا نیز ناآرامی‌های سیاسی و اجتماعی بوده، زیرا بحران اقتصادی می‌تواند پیامدهایی از جمله اعتراض و حتی شورش و خشونت اجتماعی را به دنبال داشته باشد. مشکلاتی که خود به تنهایی می‌تواند هر حکومتی را تحلیل برده و واکنشی شدید علیه بازار در پی داشته باشد.

بحران‌های اقتصادی از طرف دیگر می‌تواند موجب تغییراتی در حکومت شده و حتی منجر به تغییر رژیم گردد. ارتباط میان بحران اقتصادی و تغییرات سیاسی با دلایل روشن مشخص شده است. یکی از این موارد، کاهش حمایت از رهبران مزبور است. حمایتی که برای نظام سیاسی ضروری است و فقدانش

خود را در اعتراضات عمومی، شورش‌های اجتماعی و به شکلی مهم‌تر در نتایج انتخابات نشان می‌دهد (Pharr, 2000: 87-88). این موضوعی است که امروز در کشورهای اروپایی شاهد آن هستیم.

قدرت گرفتن احزاب راست افراطی در کشورهای همچون ایتالیا و فرانسه و بی‌رغبتی برای مشارکت در انتخابات از سوی واجدین شرایط در انتخابات کشورهای بحران زده‌ی اروپایی و تغییرات پی در پی در رأس هرم قدرت در این کشورها، می‌تواند به خوبی کاهش اعتماد به نخبگان سیاسی را در کشورهای اروپایی نشان دهد. پیشامدی که ارتباط مستقیمی با ناکارآمدی اقتصادی دولت‌های بحران‌زده‌ی اروپایی دارد. به این ترتیب، مشاهده می‌شود بحران اقتصادی سال‌های اخیر قاره‌ی اروپا، عاملی شده تا اعتماد سیاسی شهروندان اروپایی در هر سه سطح نظام سیاسی، نهادهای سیاسی و نخبگان سیاسی با کاهشی جدی مواجه شده و به این ترتیب، اعتماد به عنوان مشخصه‌ای که پانام از آن به عنوان کلید سرمایه‌ی اجتماعی دولت‌ها نام می‌برد، با خلل جدی مواجه گردد. موضوعی که موجب گردیده همچنان شاهد ضعف سرمایه‌ی اجتماعی دولت‌های اروپایی باشیم.

به نظر می‌رسد، بحران اقتصادی اروپا در سال‌های اخیر به واسطه‌ی کاهش اعتماد شهروندان به نظام سیاسی و کاهش سرمایه‌ی اجتماعی نظام‌های دموکراتیک اروپایی بر بحران دموکراسی در این قاره نیز دامن زده است. به عبارتی، مشکلی که امروز در اروپا شاهد آن هستیم، در واقع ترکیب بحران مالی- اقتصادی و بحران سیاسی است. ترکیب انفجار آمیزی که سطح اعتماد سیاسی و مشروعیت نظام سیاسی را به عنوان بخشی از هویت دموکراتیک کاهش داده و به صورت جدی به چالش می‌کشد. این موضوع، توانایی مدیریت بحران توسط حکومت‌ها را نیز به چالش کشیده و در نهایت تصویر نگران‌کننده‌ای از آینده ترسیم می‌کند (Lyrintzis, 2011: 22). همین امر، امروز به تهدیدی جدی علیه دموکراسی‌های اروپایی بدل شده و سرشت نظام دموکراتیک را نیز با تهدید مواجه ساخته است. اتفاقی که به بحران دامنه‌دار و کمابیش کهنه‌ی دموکراسی در این کشورها دامن زده به گونه‌ای که امروز شهروندان اروپایی شعار دموکراسی بیشتر سر می‌دهند (Dellaporta, 2013:36).

مردم در این کشورها نه تنها به اعمال سیاست‌های ریاضت اقتصادی معترض هستند، بلکه خواهان دموکراسی بیشتر و متفاوت از دموکراسی مستقر در کشورهایشان می‌باشند.

”دموکراسی واقعی بله“، شعار اصلی معترضین اسپانیایی بود که پلاسا دل سول در مادرید و پلاساد کاتالونیا در بارسلونا را به تصرف خود درآوردند. معترضینی هم که صدها میدان در گوشه و کنار اسپانیا را محل اعتراض خود قرار داده بودند، همین شعار را سر می‌دادند و خواهان اتخاذ سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی متفاوت و مشارکت شهروندی گسترده‌تر در عمل و اجرا بودند. پیش از اعتراضات اسپانیا، مردم یونان و ایرلند هم در اعتراضی خودجوش، خواهان کناره‌گیری مقام‌های دولتی و نمایندگانش در بانک مرکزی بودند. در پرتغال هم تظاهراتی که در مارس ۲۰۱۱ توسط شبکه‌ی اجتماعی فیس بوک ترتیب داده شده بود، بیش از ۲۰۰ هزار جوان پرتغالی را به خیابان‌ها آورد. به دنبال آن و پس از وخامت اوضاع اقتصادی در یونان، اعتراضات در این کشور هم آغاز شد و مخالفت با سیاست‌های ریاضتی، که گاه شکل خشونت‌بار هم به خود گرفت (Dellaporta, Ibid:36-37). در نهایت باید گفت، ضعف در جلب اعتماد سیاسی شهروندان به‌مثابه یکی از مؤلفه‌های اصلی سرمایه‌ی اجتماعی امروز، توانایی دولت‌های اروپایی را برای مقابله با بحران و همراه ساختن مردم با تصمیمات را کاهش داده تا دولت‌های اروپایی امروز بیشتر از هر چیز در تلاش برای بازگرداندن اعتماد به شهروندان و تقویت سرمایه‌ی اجتماعی خود باشند.

## نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر، تلاش گردید رابطه‌ی میان بحران مالی - اقتصادی جهانی و میزان اعتماد سیاسی شهروندان اروپایی به نظام سیاسی، نهادها و نخبگان سیاسی این کشورها تبیین گردد. بحرانی که هرچند آغازش از آمریکا و در واقع هزاران مایل دورتر از قاره‌ی اروپا بود، اما با گذشت مدتی به واسطه‌ی درهم تنیدگی و پیوندهای محکم میان اقتصاد آمریکا و اروپا، اقتصاد کشورهای اروپایی را نیز

به ویژه در حوزه‌ی یورو درگیر خود ساخت، تا اروپا شاهد یکی از شدیدترین بحران‌های مالی و اقتصادی در دهه‌های اخیر باشد. در پاسخ به پرسش اصلی، این فرضیه به آزمون گذاشته شد که میان تشدید بحران اقتصادی و کاهش سطح اعتماد سیاسی در کشورهای اروپایی چه ارتباط مستقیمی وجود دارد؟

یافته‌های به دست آمده با بررسی تأثیرات بحران مالی-اقتصادی و داده‌های آماری که از سوی مؤسسات اروپایی ارائه شده، نشان داد که رابطه‌ی مستقیم و معکوسی میان بحران مالی-اقتصادی و اعتماد سیاسی شهروندان اروپایی به نظام‌های سیاسی خود وجود دارد. به عبارت دقیق‌تر، هرچه بحران اقتصادی، شکلی جدی‌تری به خود می‌گیرد، میزان اعتماد شهروندان اروپایی به نظام سیاسی و نخبگان و نهادهای سیاسی در این کشورها با کاهش روبرو می‌شود.

اتکا به آمارهای مؤسسات بین‌المللی و یافته‌های نظری که ارتباط میان بحران اقتصادی و اعتماد سیاسی را نشان می‌دهد، نیز بررسی میزان اعتماد سیاسی در کشورهای اروپایی و کاهش آن در سال‌هایی که بحران اقتصادی را در بخش‌های وسیعی از این قاره تشدید گردانیده، مشخص می‌نماید که بحران مالی-اقتصادی اروپا، خود یکی از دلایل اصلی بی‌اعتمادی شهروندان اتحادیه‌ی مزبور به نظام‌های سیاسی در این منطقه بوده که در سال‌های اخیر با تشدید بحران اقتصادی همچنان رو به افزایش است و موجب گردیده تا سرمایه‌ی اجتماعی نظام‌های دموکراتیک نیز رو به ضعف گذاشته، به طوری که اعتراضات سیاسی و اجتماعی در بسیاری از کشورهای اروپایی در نقاط مختلف این قاره مدام در حال رشد و افزایش است. در ماه‌ها و روزهای اخیر، بر شدت اعتراضات و اعتصاب‌ها در بخش‌های گوناگون و در کشورهای مختلف اروپایی افزوده گردیده و این اعتراضات و اعتصاب‌ها حتی به قدرت‌های اقتصادی بزرگ قاره‌ی اروپا یعنی آلمان، فرانسه و انگلستان نیز رسیده است. موضوعی که نشان می‌دهد این بار زنگ خطر برای دموکراسی‌های اروپایی به صورت جدی‌تر از هر زمان دیگری به صدا درآمده است.

## ■ منابع

برژینسکی، ژبیگنیو (۱۳۸۵)، پس از سقوط، بازی نهایی در جهان تک قطبی، ترجمه‌ی امیرحسین توکلی، تهران، انتشارات سبزان، چاپ اول.

الوانی، مهدی و سید تقوی. (۱۳۸۱). سرمایه‌ی اجتماعی، مفاهیم و نظریه‌ها، فصلنامه‌ی مطالعات مدیریت، مجله‌ی مطالعات مدیریت، دانشگاه علامه طباطبائی، شماره‌ی ۳۳-۳۴.

ایمانی جاجرمی، حسین. (۱۳۸۰). سرمایه‌ی اجتماعی و مدیریت شهری، نشریه‌ی مدیریت شهری، شماره‌ی ۷.

بحران دموکراسی در اروپا، روزنامه‌ی ایران، شماره‌ی ۴۳۶۵ به تاریخ ۸۸/۸/۲۶، صفحه‌ی ۲۳ (بین‌الملل).

پانتام، روبرت. (۱۳۸۰). دموکراسی و سنت‌های مدنی، ترجمه‌ی محمدتقی دلفروز، تهران، انتشارات سلام.

چلبی، مسعود. (۱۳۷۵). جامعه‌شناسی نظم، تهران، نشر نی.

درانی، کمال و رشیدی، زهرا. (۱۳۸۷). بررسی تعاریف، مفاهیم و چگونگی ایجاد سرمایه‌ی اجتماعی (با تأکید بر اعتماد اجتماعی)، مهندسی فرهنگی، شماره‌ی ۱۸ و ۱۷، صص: ۱۹-۸.

سمیعی اصفهانی، علیرضا. (۱۳۸۸). بحران دموکراسی و تأثیر آن بر رفتار سیاسی شهروندان در سه گانه‌های دموکراتیک: بررسی مقایسه‌ی اروپا، آمریکای شمالی و ژاپن، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره‌ی ۱۹، پاییز.

عبدالرحمانی، رضا. (۱۳۸۴). سرمایه‌ی اجتماعی و اعتماد اجتماعی، رشد آموزش علوم اجتماعی، شماره‌ی ۲۹، صص: ۴۰-۳۲.

عبدلی، سعید. (۱۳۹۰). بحران اقتصادی اروپا، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره‌ی ۲۸۴، صص: ۲۹۵-۲۸۴.

- فو کویاما، فرانسیس (۱۳۷۹). پایان نظم و بررسی سرمایه‌ی اجتماعی و حفظ آن، ترجمه‌ی غلام‌عباس توسلی، تهران، انتشارات جامعه ایرانیان.
- فیلد، جان (۱۳۸۵). سرمایه‌ی اجتماعی، ترجمه‌ی جلال متقی، تهران، مؤسسه‌ی تأمین اجتماعی.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۷۱). بی‌اعتمادی و نظام سیاسی، جامعه‌ی سالم، سالدوم، ش ۶، مهرماه.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۰). ۱۹۸۹ پایان قرن بیستم بود، گفتگو با آنتونی گیدنز، ترجمه‌ی نیکو سرخوش، کتاب ماه علوم اجتماعی، شماره‌ی ۴۸-۴۷، صص، ۶۲-۵۰.
- نش، کیت (۱۳۸۲). جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، ترجمه‌ی محمدتقی دلفروز، تهران، انتشارات کویر.
- نصوحیان، محمد مهدی (۱۳۸۷). نقش اعتماد متقابل حکومت و مردم در روند توسعه‌ی سیاسی، فصلنامه‌ی راهبرد، شماره‌ی ۱۴، صص، ۱۸۰-۱۶۵.
- واعظی، محمود (۱۳۸۸). بحران اقتصادی جهان، زمینه‌ها، ابعاد و پیامدها، فصلنامه‌ی روابط خارجی، شماره ۱، صص: ۱۸۸-۱۵۵.

Crozier, Michael. Samuel p. Huntington, and Jojiwatanuki (1975), The Crisis of Democracy (New york university press)

De Grauwe, Paul (2010), the Financial Crisis and the Future of the Eurozone, Department of European Economic Studies, pp: 1-17.

Della Porta, Donatella (2012), Critical Trust: Social Movements and Democracy in Times of Crisis, Anno II, Number 4, pp: 33-44.

Edelman Trustbarometer, (2013), Annual Global Study, pp: 1-41.

Exadaktylos, Theofanis and zahariadis, Nikolaos (2012), Policy Implementation and Political Trust: Greece in the age of austerity,

GreeSE paper No.65, pp: 1-30.

Gardo, Sandro and Reiner, Martin (2010), the Impact of the Global Economic and Financial Crisis on Central, Eastern and South-Eastern, European Central Bank, No.114, pp:1-67.

Javala. J (2003), From Norms to Trust: The Luhmanian Connections between Trust and System, European Journal of Social Theory, Vol. 6, No. 2, pp:

Newton, Kenneth (2001), Trust, Social Capital, Civil Society and Democracy, International Political Science Review, Vol.22, No. 2, pp:

Papaioannou, Elias (2013), Trusting in Europe? How increased social capital can contribute to economic development, pp:1-130.

Pharr. Susan, Putnam. Robert and Dalton. Russell's (2000), Trouble in the advance Democracies (A Quartet Century of Declining Confidence), journal of democracy, volume 11, N 2, pp: 1-24.

Polavieja, Javier (2013), Economic Crisis, Political Legitimacy, and Social Cohesion, pp: 1-41.

Powell, Charles (2012), The Pain in Spain: Political, Social and Foreign Policy implications of the European economic crisis, ari, pp.: 1-16.

Rifa, Roser (2013), Changes in trust in the Parliament and the Political Parties at the Individual level in a context of crisis, Evidence from a panel survey in Spain (2010-12),

Roth, Felix (2009), The Effects of the Financial Crisis on Systemic Trust, Centre for European Policy Studies (CEPS), No. 316, 1-9

Roth, Felix &etal (2011), has the financial crisis shattered citizens' trust in national and European governmental institutions? Evidence from the EU member states, 1999-2010, CEPS Working Document No. 343/ June 2011 (update).

Standard Euro barometer 79 (2013), Public Opinion in the European Union, pp.: 1-140.

Ton kiss, Fran (2009), Trust, Confidence and Economic Crisis, Inteeconomics, pp: 196- 202.

Vetter, Stefan (2013), Low levels of Trust in Political Institutions, pp.: 1.